

حرف‌هایی درباره نمایشنامه

Vagina monologues

- تک‌گویی‌هایی درباره واژن

عزت السادات گوشه‌گیر - شیکاگو

تئاتر آمریکا، در دو دهه اخیر، میدان وسیعی برای عرضه‌ی تجربیات گوناگون نمایش در ژانرهای فکری و عملی بویژه تک‌گویی نویسی بوده است. این شیوه نمایشی بعد گسترده‌ای در آثار نمایشنامه نویسان زن، نه تنها در آمریکا، بلکه در جهان دارد.

از آنجایی که در طول تاریخ از رشد و تحول زبان زنان پیوسته جلوگیری به عمل می‌آمده و زنان به دلیل ساخت پدرسالارانه از عرصه‌های گوناگون هنری جدا نگاه داشته شده‌اند، زنان هنرمند را بر آن داشته تا حرف‌های نگفته قرون را بدون انقطاع، با فرم‌های تازه و شیوه‌های بیانی نوین بیرون بزنند. در این کوشش، زنان در جستجوی یک روش زنانه نویسی، براساس نوشتن خالص و لایزال تن و روان، و همچنین روش خواندن متون ادبی و فلسفه بوده‌اند. بدینگونه است که ساختارها و چارچوب‌های انتظام یافته مردانه، اکنون کهنه قلمداد شده و شیوه‌های نوین بیانی، ملهم از زبان غریزه، زبان جسم و تخیل نامتناهی، در آغاز زایش است.

شکستن شالوده‌های کهنه، آنتی تزی است مبتنی بر شکفتگی زبان زنانه که طبعاً سنتز شکوفان و پرباری در جهان خواهد داشت. سنتزی زاینده از وحدت و تضاد تقابلهای دوگانه. زبان نوینی که از آمیختگی عاشقانه و چالش جدلانه زبان زنانه و زبان مردانه به دنیا خواهد آمد. هلن سیکسو، جولیا کریستوا و مارگرت دوراس پیشروان رمان نویسی نوین در فرانسه، از پیشگامان جنبش زبان نوین در جهان‌اند. مارگرت دوراس در فیلمها و رمانهایش از جمله: هیروشیمای عشق من، کامیون، زن گفت: ویران کن، و آوای هند، به بیان بلاانقطاع زن، با تأکیدی آگاهانه، انگشت می‌گذارد. وی می‌گوید: "زنان هرگز خود را بیان نکرده‌اند. ادبیات زنان ادبیاتی جسورانه و صریح است."

نمایشنامه "تک‌گویی‌هایی درباره واژن" کوششی است در این روند. این نمایشنامه که شامل 18 تک‌گویی و 18 توضیح‌نامه کوتاه و بلند است، براساس 200 مصاحبه از زنان تدوین شده است. بعضی از توضیحات از انسیکلوپدیای زنان و کتابهای مختلف نویسندگان زن، برداشت شده است. در هر تک‌گویی موضوعی جدید مطرح میشود. با زبان و لهجه منطقه‌ای و فضای زیستی و محیط ویژه‌ای که زنان آن فضاها را زندگی می‌کرده‌اند. نمایشنامه که در سال 1997 نوشته شده، تا به امروز به شیوه‌های گوناگونی بر صحنه آمده است. از اجراهایی با بیش از حدود 30 بازیگر از اقوام و نژادهای مختلف، تا اجراهایی با سه بازیگر متشکل از زنان رنگین پوست (سیاه - سفید - قهوه‌ای)، تا اجراهایی با یک نفر. گوناگونی اجراها، نشان دهنده آزادی، رهایی و عوامل بالقوه نیروهای نهایی متن است که به کارگردان و بازیگر امکان باروری و خلاقیت‌های نوین را میدهد.

این نمایشنامه حدود 5 سال است که هنوز بر صحنه تئاتر آپولو شیکاگو و همچنین دپارتمانهای تئاتر در دانشگاهها، تماشاگران بیشمار را، از شهرهای مختلف به تماشای آن کشانده است.

ایو انزler Eve Ensler نمایشنامه نویس، برنده جایزه تئاتری اوبی اهل نیویورک است و جنبش جهانی روز واژن Day-V را برای پایان دادن به خشونت علیه زنان، بنیان نهاده است. در 14 فوریه 1998 در روز عاشقان s day"Valentine اولین روز جهانی واژن به وقوع پیوست و 2500 نفر به همراه وویی گلدبرگ Whoopi Goldberg، سوزان ساراندون، Susan Sarandon و گلوریا استانیام Gloria Steinem و شمار بسیار دیگری از بازیگران زن، روبروی سالن هم‌رستاین Hammerstein در شهر نیویورک جمع شدند تا نمایش "تک‌گویی‌ها" را اجرا کنند. در آن شب صد هزار دلار برای کمک به زنان مختلف جمع‌آوری شد تا برای امور گوناگونی از جمله: دانش اندوزی، بهداشت، قربانیان تجاوز و خشونت و جنگ مورد استفاده قرار گیرد.

این اعانه‌ها به کشورهای مختلفی از جمله افغانستان (به جمعیت انقلابی زنان افغانستان Rawa)، کنیا، کوزووا در یوگسلاوی پیشین و چین فرستاده شده است.

این نمایشنامه حرکت امیدوارکننده‌ای است نه فقط علیه نیروهای ویرانگر وسایل ارتباط جمعی در کنترل قدرت گرایان در جهان، بلکه راهی است برای رسیدن به آزادی و عشق از طریق دانش اندوزی در بعد هنری.

در پیشگفتار کتاب (چاپ 1998 و 2001) مقاله‌ای از گلوریا استانیام، فمینیست مشهور آمریکایی چاپ شده است که ترجمه آن را در زیر می‌خوانید.

من از نسل "اون پایین ها" هستم. "اون پایین ها" استنادی است که زنان خانواده و فامیل به اندام جنسی زن، چه اندامهای درونی یا بیرونی، نسبت داده اند. یعنی این که واژه های مربوط به اندام جنسی زن، به ندرت بر زبان آورده می شده است، آنهم با هیس هیس و زمزمه وار. این واژه ها به این دلیل بر زبان نمی آمد که آنها نسبت به واژه های واژن، فرج، . . . و کلیتریس بیگانه بوده اند، بلکه برعکس این زنان معمولاً یا آموزگار بوده اند و تدریس می کرده اند و یا احتمالاً کسانی بوده اند که بیشترین دسترسی را به اطلاعات مربوط به این اندامها داشته اند.

حتی همین زنان خودشان را آزادخواه، آزاد و یا Straitlaced مینامیده اند. یکی از مادر بزرگهای فامیل که از طریق نوشتن مقالاتی با نام مستعار برای کلیسای متعصب پروتستان، امرار معاش میکردند، خود اذعان کرده است که حتی به یک کلمه از نوشته هایش هم اعتقادی نداشته است. او بعدها نیازهای مالی خود را از طریق شرط بندی در مسابقات اسب سواری برطرف میکردند. مادر بزرگ دیگر زنی آزادخواه بود که در مبارزات حقوق برابر بین زن و مرد، سهم عمده ای داشته است. او یک دانش آموز و حتی یک کاندیدای سیاسی در مجمع کلیمی شان بود.

مادر من اما قبل از تولد من، یک گزارشگر روزنامه بود و همانطور که ما دو دخترش را بزرگ میکرد، با غرور به کارش ادامه میداد و ما را با مسائل روشنفکرانه دوران خودش آشنا میکرد. من به خاطر نمی آورم که او حتی یک واژه یا اصطلاح که مربوط به بدن زن باشد و بار کلامی، شرم آور و قبیحی داشته باشد، به زبان آورده باشد. و من خیلی از این بابت سپاسگزار هستم. شما در این نمایشنامه خواهید دید که بسیاری از دختران با یک بار مسئولیت بزرگتر بزرگ شده اند. بهرحال، من واژه های نشنیدم که به اصل نزدیک باشند و در عین حال بار کمتر افتخارآمیزی داشته باشند. برای نمونه، من حتی برای یک بار واژه کلیتریس را نشنیدم. این مربوط میشود به سالهایی که تا آن موقع نمیدانستم که زنان دارای اندامی ویژه در بدن هستند که آن اندام هیچ کار دیگری انجام نمیدهد، بجز حس لذت جوی خالص. (اگر چنین اندامی بی همتا در بدن مردان موجود بود میتوان تصور کنید که چه چیزهایی ما درباره اش میشنیدیم و چه حقانیت و توجیهاتی برای آن به وجود آورده میشد.) در نتیجه، زمانی که من یاد گرفتم صحبت کنم، یا واژه ها را هجی کنم، و یا از بدنم مراقبت کنم، به من گفته شد که میتوانم نام تمام قسمتهای دیگر بدنم را هجی کنم و یا درباره شان صحبت کنم، بجز یک قسمت که نامش میبایستی در فرهنگ واژگان بیانی، حذف میشد. این موضوع مرا از حس حمایت علیه واژه های شرم آور و جوکهای زننده در حیاط مدرسه عاری کرد، و همین طور، علیه اعتقادات عمومی که مردان، خواه معشوق باشند، خواه پزشک، درباره بدن زنان بیشتر میدانند تا خود زنان.

در آغاز، من با یک نگاه لحظه ای به این دریافت رسیدم که باید برای رسیدن به آزادی، دانش تن را خود بیاموزم. زمانی که بعد از کالج برای دو سال به هند سفر کردم، در معابد مقدس هندوئیان من برای اولین بار Lingam دیدم. یک سمبل آبیستریه ای از اندام جنسی مرد، من همچنین Yoni را دیدم. سمبلی از اندام جنسی زن. یک شکل گل گونه. سه گوش و مثلثی با یک شکل بیضی بادامی با دو گوشه تیز. به من گفته شد هزاران سال پیش، این نماد، بسیار قدرتمندتر مورد ستایش ستایشگران قرار گرفته بوده است تا نماد مردانه. این اعتقاد بعدها به Tantrism تبدیل شد که اعتقاد مرکزی شان این است که مرد قادر نیست به کاملیت روحانیت برسد مگر با یگانگی عاطفی و جنسی با انرژی والای روحانی زن. این اعتقادی بود بسیار عمیق و گسترده که بعضی از جداسازان و مطرود کنندگان زن (زن زدایان)، در مذاهب توحیدی و یکتاپرست (که بعداً شکل گرفتند)، در سنت هاییشان حفظ کردند. با اینکه چنین اعتقاداتی حاشیه ای بود (و هنوز هستند) به وسیله رهبران مذهبی، به عنوان فساد عقیده تکذیب شدند، اما این اعتقادات به شیوه های دیگر به راه خود ادامه دادند.

برای مثال: مسیحیان عارف، سوفیا را به عنوان روح مقدس زنانه، ستایش میکردند و مریم ماگدالن را خردمندترین پیرو و شاگرد مسیح میدانستند. مذهب بودیسم تانتریک Buddhism Tantrie هنوز دانش مذهبی خود را اینگونه می آموزاند که بودایی بودن در اندام جنسی زن نهفته است. صوفیان اسلامی اعتقاد دارند که فنا، یا شور و جذب در تصوف فقط میتواند از طریق Faravashi روح زنانه، بدان دسترسی یافت. شکینا Shekina در عرفان یهودیت، نمونه دیگری است از شکتی Shakti، روح زنانه خدا. و حتی کلیسای کاتولیک اشکال مختلفی از مریم مقدس را به نمایش گذاشته است که بیشترین تمرکز روی مادر است تا پسر.

در کشورهای زیادی در آسیا، آفریقا و دیگر نقاط دنیا، جایی که هنوز خدایان در طرح های زنانه و اشکال مردانه ترسیم و تعریف میشوند، سیمای محرابها ترسیم است از جواهری در اندرون گل نیلوفر آبی و تصاویر و تمثال های دیگر از "لینگام" در "یونی". در هندوستان، الهه گان هندو، دورگا Dorga و کالی Kali تجسمی هستند از قدرتهای زاینده گی و مرگ، آفرینش و انهدام در "یونی". زمانی که به آمریکا برگشتم، دریافتم که هنوز، هند و ستایشگران "یونی" به نظر میرسد که از طرز تفکر آمریکاییان درباره بدن زن بسیار فاصله دارند. حتی انقلاب جنسی در سالهای 1960 کاری در جهت ارتقاء دانش و فرهنگ در این زمینه نکرده، جز اینکه زنان را برای مردان قابل دسترس تر کرده است. واژه "نه" در سالهای 1950 فقط با واژه مشتاق و متداوم "آری" معاوضه شد. این معاوضه تا جنبش فمینیستی در

سالهای 1970، آغاز پیدایش یک آلترناتیو بود نسبت به همه چیز، از مذاهب پدرسالارانه گرفته تا نظریه فریود، از دوگانگی فکر و عمل جنسی گرفته تا استاندارد مجرد اندیشی پدرسالارانه و کنترل سیاسی و مذهبی بدن زنان به عنوان منبعی برای تولید مثل.

سالهای آغازین کشف برای من، با حس خاطره انگیزی از "خانه زن" که بنیانگذار آن "جودی شیکاگو" Judy Chicago در لوس آنجلس است، نمادین شد. بدینگونه که در آن "خانه" هر اتاق آفرینش خلاقانه ای بود از آثار هنری یکی از زنان هنرمند و در همانجا بود که من برای اولین بار "نماد زنانه" را در فرهنگ خودم کشف کردم. برای مثال: شکلی را که ما قلب مینامیم، قرینه سازی میشود با اندام جنس زن. این شکل طی قرنهای تسلط و کنترل مردانه در طول تاریخ، قدرت جنسی و جنسیت زن را به رومانس تنزل داده است. و یا زمانی که به همراه بتی دادسون Betty Dodson (در نمایشنامه با او آشنا خواهید شد) در یک کافه در نیویورک نشسته بودم و سعی میکردم وقتی او با هیجانی همچون فوه الکتریسیته و با حسی شورانگیز ماجرای خود ارضایی خود را به عنوان یک عمل آزادیخواهانه برایم توضیح میداد، خودم را خونسرد نشان بدهم.

یا وقتی که در مجله MS که همیشه روی جلد آن جملات و علامات شوخی آمیز و لطیفه گونه درج میشد، به جملاتی برمیخورم مثل: الان ساعت 10 شب است. میدانید کلتریس شما کجا قرار دارد؟ یا در همان زمانها فمینیستها روی دکمه ها و بلوزهایشان مینوشتند "Cunt Power" که ارزش از دست رفته این واژه را دوباره به دست بیاورند، من میتوانستم تجدید و استرداد یک قدرت باستانی را تشخیص بدهم. با تمام این احوال، واژه هند و اروپایی cunt از عنوان الهه کالی Kali به نام Kunda یا cunti استخراج شده است و هم ریشه واژه Kin (خویشاوند - تبار) و Country است.

در سه دهه اخیر جنبش فمینیستی، فمینیست ها با آشکار شدن این حقیقت که در طول تاریخ خشونت‌های زیادی بر بدن زنان روا داشته شده است، در خشم عمیقی بوده اند. این خشونت‌ها در شکلهای مختلفی نمود داشته است از جمله: تجاوز جنسی، شکنجه های جنسی در دوران بچگی، خشونت ضد همجنس گرایان، شکنجه های جسمی زنان، توهینات جنسی، تروریسم علیه آزادی بارداری یا جنایات بین المللی در حذف اندامهای جنسی زنان.

با آشکار شدن این تجربه های پنهان، با علم به اینکه خشم، تبدیل به حرکت‌های مثبت برای کاهش خشونت گردد، سلامت روانی و بهداشت جسمی زنان، موجب نجات نیمی از افراد بشر شده است. بخشی از موج طغیانی و جزر و مد خلاق که از انتشار این انرژی، یعنی بیان حقیقت، به نتیجه رسیده است، نوشتن و اجرای این نمایشنامه است.

وقتی که برای اولین بار به دیدن اجرای نمایشنامه ایو انزلر (با بازیگری خودش) رفتم، روایات محرمانه در این نمایشنامه (که چکیده ای است از مجموعه مینتی بر بیش از 200 مصاحبه با زنان) تبدیل به شعر برای تاثیر شده است، من فکر کردم: من اینها را قبلا میدانسته ام. این سفری است از بیان حقیقت که ما در سه دهه گذشته آن را تجربه کرده بوده ایم. زنان به تمامی تجربیات خصوصی و محرمانه شان را با وی در میان گذاشته اند. از سکس تا زایش، از اعلان غیرصریح جنگ علیه زنان، تا آزادی و رهایی نوین در عشق. در هر تک گویی، در هر صفحه نمایشنامه، یک بیان قدرتمند از آنچه که نباید گفته بشود، وجود دارد، همانطوری که در پشت هر صحنه داستان همین کتاب چیزی وجود دارد. یک ناشر قبل از چاپ کتاب، پول آن را تماما به ایو انزلر پرداخت کرد. سپس با اندیشه ای هشیارانه و معتدلانه به وی این آزادی را داد تا کتاب و واژه V را به هر کجای دیگر میخواد ببرد. (با تشکر از انتشارات ویلارد Villard که تمام واژه های زنان را چاپ کرد. حتی واژه های عنوان کتاب را).

اما ارزش نمایشنامه به خاطر این است که نمایش به ماوراء تطهیر گذشته ای میرود که پر از طرز تلقی و برخوردهای منفی است. نمایشنامه، حرکتی است به سوی آینده در اهدا ارزشهای شخصی و محکم به انسان. من فکر میکنم خوانندگان مرد، همچون خوانندگان زن، بعد از خواندن نمایشنامه نه فقط با خود احساس آزادی خواهند کرد، بلکه در ارتباط با زنان نیز با یک آلترناتیو روبرو خواهند شد در مقابل ارزشهای قدیمی دوگانه پدرسالارانه ای همچون زنانه - مردانه، بدن - فکر - جنسی - روحانی، که همه اینها در بخش بندی خود جسممان ریشه دارد. "در بخشی که ما درباره اش صحبت میکنیم" و یا "بخشی که ما درباره اش صحبت نمیکنیم".

اگر یک کتاب با واژه "واژن" در عنوان آن هنوز به نظر میرسد که یک راه طولانی باید برود تا از چنین پرسشهای فلسفی و سیاسی بگذرد، من قدری بیشتر همت میکنم تا یک کشف دیررسیده دیگری را هم به آنها نشان بدهم.

در سالهای 1970 وقتی که درباره موضوعی در کتابخانه کنگره پژوهش میکردم، به یک تاریخ مبهم از معماری مذهبی برخورد کردم که به نظر میرسید که یک امر مسلم است از یک دانش عمومی. تزیین سنتی اغلب معماریهای پدرسالارانه برای پرستشگاهها، تقلیدی است از جسم زنانه. یک در ورودی وجود دارد. یک لب بالایی و لب زیرین، یک واژن مرکزی به طرف محراب، دو تخمدان تراش داده و هلالی در هر طرف، و بعد در مرکز مقدس، یعنی محراب یا رحم، جایی که معجزه رخ میدهد و مردان به آفرینش و زایش میرسند. با اینکه این مقایسه برای من نوین بود، اما همچون پرتاب سنگی بود در چاه. بسیار در این زمینه فکر کردم.

مرکز آیین مذاهب پدرسالار یکی این است که در آن مردان قدرت "یونی" خلقت را با زایش نمادین و سمبولیک متصرف میشوند.

جای تعجب نیست که رهبران مذهبی (مردان) اغلب میگویند که افراد بشر در گناه زاده شده اند، زیرا که ما در موجودیت زنانه زاده شدیم. تنها با اطاعت از قوانین پدرسالار ما میتوانیم دوباره در مردان و به وسیله مران زاده بشویم. جای شگفتی نیست که کنشیشان و کاهنین، تقلیدی از مایع سیال تولد را روی سرمان میپاشند. به ما نام جدید میدهند و قول میدهند که ما دوباره در یک زندگی ابدی بی پایان به دنیا خواهیم آمد. جای شگفتی نیست که کنشیشان مرد میکوشند که زنان را از محرابها دور نگه بدارند و آنان را از کنترل قدرت باروری خود محفوظ بدارند. به طور نمادین یا واقعی، این حرکت تماما وقف شده است برای کنترل قدرتی که بدن زن را مهار میکند.

از آن زمان تاکنون، من هرگز همان احساس بیگانگی را نمیکنم وقتی که وارد یک ساختمان مذهبی پدرسالار میشوم. برعکس، من وارد راهروی واژن میشوم، نقشه میچینم که محراب را دوباره از کنشیشان پس بگیرم.

اگر سرنگون کردن حدود 5 هزار سال پدرسالاری به نظر یک حرکت دستوری مهم میآید، اما فقط روی این موضوع تمرکز کنید که در این راه طولانی، یک قدم برداشته اید تا به خود احترام بگذارید. من به این موضوع فکر کردم، وقتی که به دختران کوچک نگاه میکردم که هر کدام قلب هایی در دفترچه های مدرسه شان میکشیدند، حتی وقتی که بالای حرف آ (من) به جای نقطه، یک قلب ترسیم میکردند، من در شگفت بودم، که آیا این دختران مجذوب این شکل بدوی و اولیه هستند زیرا که بسیار شبیه بدن آنهاست؟ من به این موضوع دوباره فکر کردم وقتی که به حرفهای یک گروه بیست نفره از دختران 9 تا 16 ساله گوش میدادم که آنها تصمیم گرفته بودند که یک مجموعه از واژه های مربوط به اندام جنسی خود درست کنند. بعد از گفت وگوهای بسیار Power bundle "بقچه قدرت" بهترین واژه برای آنان بود. مهمتر از هر چیز، بحث و گفت و گو با سر و صدا و خنده تأمل بود؛ چه راه طولانی اما خجسته و فرخنده ای بود از واژه زمزمه وار و هیس هیس گونه "اون پایین ها" تا بیان واژه های امروز به عربی.

آرزو میکنم که "پیشینه" مادرانم میدانسته اند که بدنشان مقدس بوده است. با کمک صداهای جسارت آمیز و واژه های صادقانه این نمایشنامه، من اعتقاد دارم که مادر بزرگان، مادران و دختران آینده، زندگی خودشان را بهبود خواهند داد و جهان را اصلاح خواهند کرد.

از میان تعداد زیادی از تک گوئیهای نمایشنامه، تک گوئی "واژن من دهکده من است" را انتخاب کرده ام. هر یک از تک گوئی ها حاوی توضیحی است از طرف نمایشنامه نویس. آنچه در زیر میخوانید، قبل از تک گوئی مذکور آمده است.

"در سال 1993 همینطور که در خیابان منهتن نیویورک قدم زنان از کنار باجه روزنامه فروشی رد میشدم، ناگهان تصویر روی جلد روزنامه Newsday مرا عمیقاً برآشفته. تصویر، 6 زن جوان را نشان میداد که تازه از کمپ تجاوزشدگان در بوسنی برگشته بودند. در چهره شان یأس و وحشت آشکارا دیده میشد و دردناک تر اینکه حسی از چیزی تازه شکفته و شیرین، چیزی پاک و معصوم، در پشت چهره هاشان برای ابد ویران شده بود. در داخل روزنامه تصویر دیگری چاپ شده بود از گروه عظیمی از زنان جوانی که اخیراً با مادرانشان در یک ورزشگاه، دایره وار ایستاده بودند. و هیچکدام از آنان به دوربین عکاسی نگاه نمیکردند. این دو تصویر مرا برانگیخت و به خود گفتم که باید به دیدار این زنان بروم. در سال 1994 با حمایت و پشتیبانی لورن لوید Lauren Lloyd به مدت دو ماه به کروسیا Croatia و پاکستان رفتم و با زنان پناهنده بوسنی مصاحبه کردم. این مصاحبه ها در کمپ ها، کافه ها و مراکز پناهندگان انجام میگرفت. پس از آن دوبار به بوسنی سفر کرده ام.

بعد از اولین سفرم، وقتی که به نیویورک برگشتم، در خشمی افزون بودم، از اینکه در سال 1993 در مرکز اروپا، حدود 20 تا 70 هزار زن، تحت یک طرح و تدبیر سیستماتیک جنگی مورد تجاوز قرار گرفته بودند و هیچکس در دنیا هیچکاری برای خاتمه این هتاکی وحشیانه نکرده بود. نمیتوانستم این بی اعتنائی را بفهمم! دوستی به من گفت که من نباید از این موضوع متعجب باشم چرا که در همین کشور - آمریکا - هر ساله 500 هزار نفر زن مورد تجاوز قرار میگیرند، و ما عملاً در جنگ هم نیستیم! این تک گوئی براساس داستان یکی از این زنان نوشته شده است. من در همین جا میخواهم از او تشکر کنم که داستانش را با من قسمت کرد. من به روان و قدرت او احترام میگذارم. همانطوری که به تمام زنانی که ملاقاتشان کرده ام حرمت مینهم. زنانی که در جنگ بیرحمانه و قساوت بار یوگسلاوی پیشین از مرگ رسته اند. این قطعه برای زنان بوسنی نوشته شده است.

"واژن من دهکده من است. "

واژن من سبز بود، مزرعه صورتی رنگ نرم پر آب، ماده گاو ماغ میکشد، آفتاب میتابد آرام، دوست پسر من به نرمی مرا لمس میکند با تکه بورپایی نرم و طلائی رنگ.

